

❖  
زایش تراژدی  
❖



فریدریش ویلهلم نیچه

---

❖

# زایش تراژدی

❖

---

ترجمه‌ی دکتر سعید فیروز آبادی

ترجمه از متن آلمانی



سرشناسه:	Nietzsche, Friedrich نیچه، فریدریش، ۱۸۴۴ - ۱۹۰۰ م.
عنوان و پدیدآور:	زایش تراژدی / فریدریش نیچه؛ ترجمه سعید فیروزآبادی.
مشخصات نشر:	تهران - جامی، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری:	۱۶۰ ص.
شابک:	978-600-176-200-0
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
موضوع:	نمایشنامه یونانی (تراژدی) -- تاریخ و نقد.
موضوع:	موسیقی -- فلسفه و زیبایی شناسی.
شناسه افزوده:	فیروزآبادی، سعید، ۱۳۴۴، مترجم.
رده بندی کنگره:	B۳۳۱۳/ز۲ ۱۳۹۸
رده بندی دیویی:	۱۹۳
شماره کتابخانه ملی:	۵۶۶۲۲۹۸



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲

تلفن: ۶۶۴۰۰۲۲۳ - ۶۶۴۶۸۸۵۱



jamipub



@jamipub

www.Jamipub.ir

info@jamipub.ir

زایش تراژدی

فریدریش نیچه

ترجمه: دکتر سعید فیروزآبادی

چاپ دوم: ۱۴۰۰

شمارگان: ۸۰۰ جلد

چاپ: دیبا

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۱۷۶ - ۲۰۰ - ۰

ISBN: 978 - 600 - 176 - 200 - 0

## فهرست مطالب

۷	یادداشت مترجم
۱۱	تلاشی برای نقد خویشتن
۲۵	پیش‌گفتار خطاب به ریشارد واگنر



## یادداشت مترجم

زمستان سال ۱۸۶۸ دانشجوی جوان و جویای نام، فریدریش ویلهلم نیچه، در شهر لایپزیگ فیلولوژی تحصیل می‌کرد. حین تحصیل توجه نیچه به اندیشه‌های آرتور شوپنهاور درباب بدبینی نزد یونانیان باستان جلب شد. همچنین دوستی نزدیک با ریشارد واگنر، موسیقیدان بزرگ معاصرش و طرح دوباره نمایش‌های سوفکل در آثار واگنر و اینکه موسیقی کلید درک فلسفه هنر بود، زمینه‌های توجه نیچه به تراژدی و نقش آن در یونان باستان را فراهم آورد. در همان آغاز سال ۱۸۶۹ نیچه به توصیه استادش، ریچل، به استادی در دانشگاه بازل سوئیس دعوت شد. در آن زمان رسم بود که استادان برای ورود به کار دانشگاهی، سخنرانی کنند. به همین دلیل هم نیچه در یادداشت‌های پاییز برای نخستین بار اشاره به دو سخنرانی می‌کند. سخنرانی نخست، درباره درام موسیقایی یونانی بود و سخنرانی دوم با موضوع سقراط و تراژدی. این سخنرانی‌ها در تاریخ ۱۸ ژانویه و اول فوریه ۱۸۷۰ در دانشگاه بازل ایراد شدند. موضوع سخنرانی اول رابطه شعر و موسیقی، اهمیت گروه همسرایان در «درام موسیقایی» یونانی و خاستگاه دیونیزوسی آن بود. نیچه در

سخنرانی دوم مرگ تراژدی با ظهور جریان سقراط‌گرایی و زیباشناسی آگاهانه اوریپید در یونان باستان را مطرح کرد و در تابستان ۱۸۷۰ رساله‌ای با عنوان جهان‌بینی دیونیزوسی نگاشت. این رساله نسخه ابتدایی اثری با عنوان «زایش اندیشه تراژیک» در دسامبر ۱۸۷۰ بود. در همین رساله توجه نیچه برای نخستین بار به تضاد بسیار مهم جهان آپولونی و دیونیزوسی جلب شد و اینکه با تکیه بر این تضاد، امکان تفسیر تراژی یونانی فراهم می‌شد. جهان‌بینی دیونیزوسی طرحی نو در روند فکری نیچه ایجاد کرد و تداوم آن را می‌توان در زایش اندیشه تراژیک و سقراط و تراژدی مشاهده کرد.

در آغاز سال ۱۸۷۱ نیچه هنگام اقامت در لوگانو یادداشت‌ها و نوشته‌هایش را با تمرکز بر جهان آپولونی - دیونیزوسی و مرگ به دلیل دنباله‌روی از سقراط به شکل رساله‌ای با عنوان خاستگاه و هدف تراژدی با هم درآمیخت. بررسی زمینه‌های اجتماعی فرهنگ یونان باستان باعث شد که متن جهان‌بینی دیونیزوسی اساس کتاب زایش تراژدی شود. همچنین نیچه در همین زمان متنی با عنوان سقراط و تراژدی یونانی منتشر کرد و آن را بر نوشته پیشین خود افزود.

در بیستم آوریل ۱۸۷۰ نیچه این اثر را به ویلهلم انگلمان ناشر اهل لایپزیگ سپرد و عنوان موسیقی و تراژدی را بر آن نهاد. ناشر پس از یک سال برای انتشار کتاب اعلام آمادگی کرد، ولی نیچه پیشنهاد ناشر را نپذیرفت و با بازبینی کتاب در نهایت پاییز ۱۸۷۱ نسخه نهایی کتاب زایش تراژدی از روح موسیقی یونانی آماده شد. این بار، ارنست ویلهلم فریتچ که ناشر آثار ریشارد واگنر بود، در سال ۱۸۷۲ و در لایپزیگ این کتاب را منتشر کرد. بعدها نیچه در سال ۱۸۸۶ با نگارش پیشگفتاری بر این اثر با عنوان نقد خویشتن آن را به چاپ رساند.

نیچه در این اثر برای نخستین بار خوانشی متفاوت و جسورانه از دوره یونان باستان و زایش تراژدی مطرح می‌کند. هرچند دوستانش و



به خصوص ریشارد واگنر در ابتدا این اثر را «شاهکار» می خوانند، استاد نیچه در فیلولوژی این اثر را سرگشتگی هشیارانه می نامد. اولریش فون ویلاموویتس - مولندورف که بعدها از بزرگترین استادان فیلولوژی آلمان شد، نقدی با عنوان «فیلولوژی آینده! پاسخی به زایش تراژدی فریدریش نیچه» نگاشت و منتشر کرد. در این نوشته نویسنده به دانش فلسفی و فیلولوژی نیچه حمله و این ادعا را مطرح کرد که نیچه به بهای برپا کردن بت ریشارد واگنر، تمدن یونان باستان را یکسره ویران کرده است. واگنر و دوستان نیچه به دفاع از او، به این مقاله پاسخ دادند، ولی نیچه خیلی زود دریافت که بیشتر فیلولوژها با نظریه او موافق نیستند.

زایش تراژدی به رغم جوانی و ناپختگی نویسنده‌ی آن، سنگ بنایی برای نگرش نیچه به یونان باستان شد و بعدها نویسنده این دیدگاه را در کتاب‌های دیگرش گسترده‌تر مطرح ساخت. این تمجید و تعریفی که نیچه از ریشارد واگنر و آرتور شوپنهاور در این اثر می‌کند، بعدها دگرگون شد و حتی نیچه در رد نظریات واگنر کتابی نگاشت.

در هر حال، اثر حاضر را در دوره‌های مختلف بارها بررسی و تحلیل کرده‌اند. دلیل این توجه، نگاه و نگرشی است که نیچه بعدها بیشتر به آن گرایش یافت، منظور بازسنجی همه ارزش‌ها است. شاید از این دیدگاه بتوان بهتر و دقیق‌تر به این نخستین گام جسورانه نیچه در جوانی نگریست.



## تلاشی برای نقد خویشتن

### ۱

بنیان این کتاب تردیدبرانگیز هر چه باشد، پرسشی به‌نهایت مهم و جذاب، پرسشی ژرف و شخصی و نشانی از روزگارانی است که به‌رغم جنگ آلمان با فرانسه در سال‌های ۱۸۷۱-۱۸۷۰ نگاشته شده است. در آن حال که غرش نبرد ورت از اروپا رخت بر می‌بست، آن اندیشه‌ورز و دوستدار معماها، همان کس که تقدیر او را پدر این کتاب کرده است، در گوشه‌ای از کوه‌های آلپ، غرق در اندیشیدن و حل معماها و در پی آن، بس نگران و در عین حال فارغ از هر نگرانی، نشسته بود و اندیشه‌هایش درباب یونانیان، یعنی موضوع اصلی همین کتاب شگفت‌انگیز و دشواری را می‌نگاشت که متن متأخر حاضر پیشگفتار (یا پسگفتار) آن است. چند هفته بعد او در کنار دیوارهای شهر مس نشسته و هنوز از آن پرسشی (رهایی نیافته بود که خود درباره‌ی اساس «شادکامی» ظاهری و هنر

یونانی طرح کرده بود. تا سرانجام در همان ماه ژرف‌ترین اختلاف‌ها و آن هنگام که در ورسای مذاکرات صلح در جریان بود، او نیز با خویشتن صلح کرد و در حال بهبودی از آن بیماری که با خود از جنگ به همراه آورده بود، «زایش تراژدی از روح موسیقی» را در وجود خویش حس کرد. - از موسیقی؟ موسیقی و تراژدی؟ یونان و موسیقی تراژیک؟ یونانیان و هنر بدبینی؟ چگونه ممکن است این نیک‌حال‌ترین، زیباترین، حسدبرانگیزترین، فریفته‌ی فریباترین گونه‌ی زندگی در میان انسان‌ها تا کنون، یعنی یونانیان، چنین باشند؟ دقیقاً آنانی که به تراژدی نیاز داشتند؟ حتی فراتر از آن، به هنر؟ چرا هنر یونانی؟ ...

می‌توان دریافت که این پرسش، پرسشی سترگ در باب ارزش هستی است. آیا بدبینی از سر ضرورت نشانه‌ای از افول، تباهی، ناکامی و غرایزی سرکوفته و تضعیف شده است؟ درست همچون هندیان در گذشته، و بنابر تمامی شواهد موجود، همچون ما انسان‌ها و اروپایی‌های «مدرن»؟ آیا نوعی بدبینی برای قدرتمند هم وجود دارد؟ نوعی گرایش روشنفکرانه به امور سخت، هولناک، شرورانه، مسئله‌برانگیز هستی) ناشی از رفاه، سلامتی سرشار و وفور هستی؟ شاید نوعی رنج ناشی از وفور زیاده هم وجود دارد؟ جسارتی و سوسه‌انگیز برای دقیق‌ترین نگاهی که خواهان هولناک‌ترین‌ها در مقام خصم، خصمی شایسته برای آزمودن نیروی خویش است و از آن می‌خواهد بیاموزد که «هراسیدن» چیست؟ دقیقاً از نگاه این یونانیان، یعنی بهترین، قدرتمندترین و جسورترین مردمان عهد خویش، این اسطوره‌ی تراژیک چه مفهومی دارد؟ همین پدیده‌ی غول‌آسای امر دیونیزوسی؟ چه؟ آیا تراژدی زاده‌ی اوست؟ چه شد؟ آیا دگرباره عامل مرگ تراژدی، سقراط‌گرایی در اخلاق، قناعت و شادمانی انسان نظریه‌پرداز بود؟ آیا نمی‌توان دقیقاً همین سقراط‌گرایی را نشانه‌ای از افول، خستگی، بیماری و غرایز رها شده‌ی پراشوب دانست؟ آیا اراده‌ی اپیکوری در مقابله با بدبینی نوعی احتیاط یک بیمار بوده است؟

خود علم، علم ما - آری، راستی مگر همه‌ی علوم را نشانی از زندگی ما ندانسته‌اند؟ - علم چه هدفی دارد و حتی بدتر از آن خاستگاه همه‌ی علوم کجاست؟ چه شد؟ شاید گرایش به علم تنها نوعی هراس و گریز از بدبینی است؟ نوعی دفاع از سر نیاز در برابر حقیقت؟ و به سخن اخلاقی، امری همچون بزدلی و دروغ‌پردازی؟ و به سخن ضداخلاقی، نوعی زیرکی؟ آه، ای سقراط، ای سقراط، شاید این راز توست؟ ای طنزپرداز پر رمز و راز، شاید این طنز توست؟...

## ۲

آنچه آن روزگاران دریافتم، هولناک و خطرناک بود، مسئله‌ای با شاخ، هرچند نه از سر ضرورت همچون گاو نر، در هر حال مسئله‌ای جدید: امروز می‌گوییم که مسئله علم بود، نگرش به علم به مثابه مسئله و امری مشکوک. اما کتابی که جسارت و تردید جوانی من در آن جایی برای جلوه‌گری یافته بود - کتابی افتضاح و حاصل وظیفه‌ای در تناقض با حال و هوای جوانی! - این کتاب، مبتنی بر تجربه‌های شخصی بس ناپخته و زود هنگامی بود که در آستانه‌ی بیان بودند، برپایه‌ی هنر - زیرا مسئله‌ی علم را نمی‌توان بر مبنای خود علم شناخت - شاید کتابی برای هنرمندان با توانایی‌های تحلیل و گذشته‌نگری (یعنی برای گونه‌ای استثنایی از هنرمندان که باید آنان را جست و چندان کسی به جستجوی آنان نمی‌رود)، سرشار از نوآوری‌های روانشناختی و رازهای پنهان هنرمندان، با پس‌زمینه‌ای از متافیزیک هنرمندان، اثری حاصل دوره‌ی جوانی و لبریز از جسارت و اندوه‌زدگی، مستقل، لجبازانه مستقل، و آن هم در زمانی که به نظر می‌رسید نویسنده، تسلیم اقتدار و احترام خاص خود شده است، جان کلام: نخستین اثر به معنی حقیقی واژه از هر نظر بد، به‌رغم پرداختن

به مسئله‌ای بس کهن، به‌خصوص با آن «طولانی بودن زیاده» و «طوفان هیجان و احساسات»: از دیگر سو، از دیدگاه موفقیتی که به دست آورد (به‌ویژه نزد هنرمندی بزرگ که این کتاب همچون گفتگویی دونفره با او، یعنی ریشارد واگنر بود)، کتابی اثبات شده است، منظورم کتابی است که بر «بهترین افراد دوره‌ی خویش» به کفایت تأثیر نهاده بود. بر این اساس باید کمی باملاحظه به آن پردازم و سکوت کنم، هرچند نمی‌خواهم این حس را سرکوب کنم که پس از شانزده سال، تا چه پایه این کتاب به‌نظم غریب می‌رسد، یعنی اکنون که با چشمانی مسن‌تر و صدها بار مشکل‌پسندتر، ولی به هیچ روی بی‌احساس نشده که هرگز با آن وظیفه‌ی نخستین این کتاب جسورانه بیگانه نمی‌شود، حس می‌کنم آن روزها دلیرانه به سراغ این موضوع رفتم، یعنی نگرستن به علم از نگاه هنرمند، ولی نگرستن به هنر از نگاه زندگی...

### ۳

بار دیگر فاش می‌گویم، امروز این کتاب به‌نظم افشاح است - می‌گویم بد نوشته شده و دشوار است، مایه‌ی شرمساری و شیفته‌ی تصویرپردازی و آکنده از تصویرهایی آشفته، احساساتی، گاهی تا سرحد زنانگی شیرین‌زبانانه، با ضرباهنگی ناکوک، بی‌هیچ نشانی از دستیابی به پاکی منطقی، بسی مغرورانه و به همین دلیل با نگرشی بی‌نیاز از اثبات، بدبینانه حتی نسبت به رفتار صحیح برای اثبات استدلال‌ها، کتابی برای محرمان راز، «موسیقی» برای کسانی که وجودشان با موسیقی عجین شده است و خود برپایه‌ی تجربه مشترک و نادر هنر از همان آغاز راه این موضوع را می‌دانند، همچون نشانه‌ای برای خویشاوندان خونی در هنرها، - کتابی مغرورانه و خیالپردازانه که بیشتر خلاف زبان جماعت عامی

«فرهیختگان» است تا در مغایرت با زبان «مردم»، ولی همان‌گونه که تأثیر آن اثبات کرده است و می‌کند، بی‌تردید بس نیک می‌تواند خیالپردازان همسان خود را بیابد و آنان را به بیراهه‌هایی جدید و مکان‌های برای رقص بکشاند. اکنون با کنجکاوی و در عین حال بیزاری اعتراف می‌کنم، کسی که اینجا سخن می‌گوید، صدایی غریب دارد و پیرو «ایزدی ناشناخته» تا آن زمان است که خویشتن را تا آن روزگاران زیر ردای دانشمندان، در پس سنگینی و بی‌علاقگی فردی آلمانی به دیالکتیک، حتی پس رفتار زشت پیروان و اکثر پنهان کرده بود. اینجا عقلی با نیازهای غریب و نامشخص، حافظه‌ای لبریز از پرسش، تجربه‌ها و امور پنهانی است که نام دیونیزوس را همچون پرسشی ثبت کرده است - حتی با تردید می‌توان گفت - روحی پر رمز و راز و تا حدی همچون مایناندس‌ها است که با سختی و خودخواسته به این موضوع پرداخته و خود به نتیجه‌ای در این باب نرسیده است که می‌خواهد دیگران را از نظر خویش آگاه کند یا این نظر را از آنان پنهان دارد. گویی به زبانی بیگانه، دست و پا شکسته سخن می‌گوید. این «روح جدید» باید به جای سخن‌گفتن، آواز می‌خواند. افسوس، جرأت نداشتم آنچه را در آن روزگاران می‌گفتم، همچون شاعران بگویم: شاید هم می‌توانستم! یا شاید هم دست کم در مقام فیلولوژ: در هر حال، امروزه هم فیلولوژها می‌توانند در این زمینه کاوش‌ها و کشف‌های فراوان کنند. به خصوص در زمینه‌ی این مسئله که اینجا مسئله‌ای وجود دارد - اینکه، یونانیان مادامی که ما به پرسش «دیونیزوسی چیست» پاسخ ندهیم، همچون گذشته ناشناخته و تصورناپذیر باقی خواهند ماند...

## ۴

آری، امر دیونیزیوسی چیست؟ - در کتاب حاضر پاسخ این پرسش آمده است، - در اینجا «فردی آگاه» سخن می‌گوید، محرم راز و پیرو ایزد خویش. شاید اکنون بهتر است محتاطانه‌تر و کوتاه‌تر درباب این پرسش بس دشوار روانشناختی، یعنی خاستگاه تراژدی نزد یونانیان، سخن بگویم. مسئله اصلی رابطه یونانی و درد و میزان حساسیت اوست، آیا این رابطه یکنواخت بوده است؟ یا شاید کاملاً تغییر جهت داده است؟ - طرح این پرسش که آیا واقعاً نیاز به زیبایی به تدریج برای جشن‌ها، مراسم سرگرم‌کننده و آیین‌های جدید، ناشی از کمبود، محرومیت، اندوه و درد بوده است؟ اگر بپذیریم این امر حقیقت داشته است - و پریکلس (یا توکیدیدس) در سخنرانی بزرگ خویش بر مرگ یونانیان به ما این آگاهی را می‌دهد که خاستگاه این میل مخالف که از نظر زمانی پیش‌تر مطرح شده بود، یعنی میل به امور زشت از کجا نشأت می‌گیرد و این اراده‌ی قوی و نیک یونانیان کهن را به سوی بدبینی، اسطوره‌ی تراژیک و ایجاد اموری هراس‌انگیز، شریانه، معماگونه، ویرانگر و برپایه‌ی هستی‌ننگ آور سوق داده است - پس خاستگاه تراژدی کجاست؟ شاید میل، قدرت، سلامتی سرشار و وفور زیاده خاستگاه آن باشد؟ از دیدگاه فیزیولوژیک، جنونی که هنر تراژیک و کمیک از دل آن برآمده است. خاستگاه این جنون دیونیزیوسی چیست؟ چه شد؟ شاید جنون از سر ضرورت نشانه‌ای از تباهی و افول فرهنگی در پساهانگام آن باشد؟ شاید این پرسشی است از روانپزشکان که آیا روان‌نژندی سلامتی هم وجود دارد؟ برای نسل جوانان و دوران جوانی؟ این ترکیب ایزد و بز در وجود ساتیر نشان چیست؟ برمبنای کدامین تجربه‌ی شخصی و کدام ضرورت، یونانی ناگزیر شده است که خیالبافان و نخستین انسان را ساتیر بپندارد؟ ولی درباب گروه